

[رابطه روایات مثبت زکاه در اصناف تسعه و روایات نافی زکات از مال یتیم 1](#_Toc93911244)

[تقریب حکومت روایات نافی زکات 2](#_Toc93911245)

[اشکال: امکان طرف تعارض قرار گرفتن ظهور حاکم در نظارت 2](#_Toc93911246)

[بازگشت اثبات نظارت به دلیل واحد تلقّی کردن سه دلیل مثبت زکات 3](#_Toc93911247)

[بررسی انصراف «مال» به خصوص نقدین 4](#_Toc93911248)

[اختصاص یا عمومیت آیه شریفه «خذ من اموالهم صدقه»؟ 6](#_Toc93911249)

[مرجع ضمیر «اموالهم» در آیه 6](#_Toc93911250)

**موضوع**: اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## رابطه روایات مثبت زکاه در اصناف تسعه و روایات نافی زکات از مال یتیم

در این باره بحث بود که رابطه ادله مثبت زکات در غلّات، مواشی و نقدین و روایت «لیس فی مال الیتیم زکاه» چیست؟ بین این دو دلیل، عموم و خصوص من وجه است و امکان دارد گفته شود: بین این دو تعارض مستقر وجود دارد.

در پاسخ بیان شده: مجموع روایاتی که در صنف خاصی، زکات را ثابت کرده است، مثل یک دلیل واحد تلقی می شود و گویا بیان شده است: «فی الاصناف التسعه زکاه» و رابطه این دلیل با «لیس فی مال الیتیم زکاه» عموم و خصوص مطلق است. زیرا مراد از این دلیل، اموالی است که اگر صغیر بودن نبود، زکات در آن ثابت بود. در حقیقت این دلیل بیان می کند: «لیس فی الاصناف التسعه من اموال الیتیم زکاه» در نتیجه، دلیل دوم، دلیل اول را تخصیص می زند و زکات در مال طفل نفی می شود.

### تقریب حکومت روایات نافی زکات

مرحوم آقای خویی[[1]](#footnote-1) بیان می کند: اگر این پاسخ پذیرفته نشود، دلیل نافی زکات در مال یتیم حاکم بر دلیل مثبت زکات در اصناف تسعه است و حاکم بر محکوم مقدّم است و بین حاکم و محکوم، نسبت سنجی نمی شود.

حکومت در کلام حاج آقا رضا همدانی[[2]](#footnote-2) نیز وارد شده است که آقای منتظری[[3]](#footnote-3) کلام حاج آقا رضارا نقل کرده، آن را نقد کنند. بیان شد: حکومتی که آقای منتظری تفسیر کرده با تفسیر حاج آقا رضا متفاوت است و نباید اشکال را روی مبنای غیر از ایشان طرح کرد.

#### اشکال: امکان طرف تعارض قرار گرفتن ظهور حاکم در نظارت

طبق این مبانی بین حاکم و محکوم نسبت سنجی نمی شود. وجه نسبت سنجی نشدن مباحثی دارد که وارد بحث از آن نمی شویم. حال با پذیرش این مطلب، مرحوم آخوند در حاشیه رسائل متذکّر شدند که حاکم ظهور دومی نیز دارد که آن ظهور، ظهور در اصل حکومت است و گاهی ظهور در اصل حکومت، طرف تعارض قرار می گیرد. اگر حاکم بودن حاکم، مسلّم شود دیگر بین حاکم و محکوم نسبت سنجی نمی شود. پس گاهی با توجه به قرینه از ظهور دلیل در حکومت رفع ید می شود زیرا حکومت دلیل و جنبه نظارت آن، بالظهور است نه بالنصوصیه. این کلام مرحوم آخوند بسیار مهم است که کمتر به آن توجه شده است.

با توجه به این نکته، «لیس فی مال الیتیم زکاه» ناظر به این است که زکاتی در مال بالغین وجود دارد و بیان می کند: زکاتی که در مال بالغین وجود دارد، در مال صغار نیست. پس ناظر به حکم زکاتی که در رتبه سابق جعل شده، آن را نفی می کند. در نتیجه اصل نظارت به دلیل سابق، صحیح است. اما سوال این است که ناظر به کدام یک از این ادله است: «فی النقدین زکاه»، «فی الغلّات الزکاه» «فی المواشی الزکاه» آیا ناظر به هر سه دلیل است یا ناظر به برخی از آنهاست؟

امکان دارد گفته شود: مقدار مسلّم نظارت، نظارت بر دلیل «فی النقدین زکاه» است زیرا به واسطه اجماع و روایات استفاده می شود که در نقدین اطفال، زکات نیست. اما نسبت به دو دلیل دیگر، ظهوری ندارد و اصل حاکم بودن آن نسبت به «فی الغلّات الزکاه» ثابت و مسلّم نیست.

در پاسخ می توان گفت: در اینجا این مقدمه مفروغ عنه است که «مال» در «لیس فی مال الیتیم زکاه» اطلاق دارد و شامل مواشی و غلات و نقدین می شود. پس مجرّد مسلّم بودن نبود زکات در نقدینِ اطفال باعث نمی شود که «لیس فی مال الیتیم زکاه» منصرف به نظارت به دلیل «فی النقدین زکاه» شود بلکه باز نظارت آن به یک دلیل خاص، ترجیح بلا مرجّح است و باید در خود «لیس فی مال الیتیم زکاه» ظهور خاصی داشته باشد که ناظر به یک دلیل است.

#### بازگشت اثبات نظارت به دلیل واحد تلقّی کردن سه دلیل مثبت زکات

نتیجه این سخن این است که باید سه روایت را به منزله روایت واحد گرفت. زیرا وقتی بین هر سه دلیل تفاوتی نیست، در رتبه واحد هستند و به منزله دلیل واحد تلقّی می شوند. پس ترجیح بلا مرجّح بودن نظارت «لیس فی مال الیتیم زکاه» به یک دلیل دون اخری، باعث می شود هر سه دلیل را دلیل واحد بدانیم. مرحوم آقای حکیم نیز بیان کرده است: چون نسبت «لیس فی مال الیتیم زکاه» با تک تک «فی الغلّات زکاه» «فی المواشی زکاه» «فی النقدین زکاه» نسبت واحدی است، کل آنها به منزله دلیل واحد تلقّی می شوند. در نتیجه با رعایت این نکته، نسبت تغییر می کند و به عموم و خصوص مطلق تبدیل می شود و دیگر نیازی به بحث حکومت نداریم.

به عبارتی دیگر، رعایت حکومت «لیس فی مال الیتیم زکاه» بر «فی الغلّات زکاه» متوقف بر آن است که گفته شود: دلیل ناظر به هر سه دلیل است. با این فرض، مجموع را باید به منزله دلیل واحد بگیریم و نسبت به عموم و خصوص مطلق تبدیل می شود.

پس اثبات نظارت «لیس فی مال الیتیم زکاه» بر «فی الغلات زکاه» نیازمند مقدمه ای است که با توجه به آن دیگر نیازی به بیان حکومت نداریم. اگر این مقدمه تامّ نباشد، اصل نظارت بر «فی الغلّات زکاه» از بین می رود و اگر بگوییم باید به هر سه دلیل ناظر باشد، هر سه دلیل باید به منزله دلیل واحد تلقّی شوند و نسبت به عموم و خصوص مطلق تبدیل می شود. در نتیجه، فرض بقاء نسبت عموم و خصوص من وجه، فرع آن است که سه دلیل مجزا در نظر گرفته شوند و با این فرض، حکومت نیز از بین می رود زیرا حکومت داشتن «لیس فی مال الیتیم زکاه» به خصوص «فی الغلّات زکاه» فرع آن است که سه دلیل به منزله دلیل واحد باشند. با این فرض، دیگر نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است و نیازی به بحث حکومت نداریم. بنابراین استفاده از قاعده نسبت سنجی نشدن بین حاکم و محکوم، فرع مقدمه ای است که خاصّیت قاعده را از بین می برد.

البته اصل این مطلب صحیح است و سه دلیل باید به منزله دلیل واحد در نظر گرفته شوند و مجرّد اینکه خارجا می دانیم در نقدین یتیم زکات است، باعث نمی شود گفته شود: «لیس فی مال الیتیم زکاه» تنها ناظر به زکات نقدین است و قدر متیّقن خارجی باعث نمی شود که دلیل منحصر در خصوص نقدین شود.

## بررسی انصراف «مال» به خصوص نقدین

آقای منتظری مطلبی دارند که می گویند سابقا به آن قائل بودیم ولی از آن برگشتیم. بیان سابق ایشان بوده است که کلمه «مال» اختصاص به نقدین دارد. ایشان این مطلب را اینگونه تقریب کرده است:

يحتمل أن يراد بالمال في تلك الروايات (روایات لیس فی مال الیتیم زکاه) النقدان لكونهما الملاك و المعيار في المالية حتى في الأشياء الأخر و قد مرّ عن ابن الأثير ان المال في الأصل ما يملك من الذهب و الفضة[[4]](#footnote-4)

ایشان چند بار این مطلب را تکرار کردند که چون ملاک و معیار در مالیت، نقدان است، احتمال دارد «مال» منحصر در نقدان باشد. اما این مطلب صحیح نیست:

اولا: معنای اینکه ملاک و معیار در مالیت نقدان است، این است که اندازه گیری مالیّت به وسیله نقدان است در حالی که مجرّد وجود وسیله اندازه گیری خاص، سبب انحصار شیء در آن نمی شود. مثلا اندازه گیری طول به متر است. آیا طول منحصر در متر است؟ یا اندازه گیری وزن به کیلو است. در بحث حاضر نیز مثلا خانه با درهم یا دینار اندازه گیری می شود. مجرّد اینکه وسیله اندازه گیری مالیّت اشیاء، درهم و دینار است چه ارتباطی به این دارد که مال اختصاص به درهم و دینار دارد؟

ثانیا: ایشان در ادامه از ابن اثیر نقل کرده که مال در اصل به معنای خصوص ذهب و فضه بوده است. بیان شد: مراد از اصل، اصل لغت و پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است و در زمان ایشان «مال» در زمان عام به کار می رفته است. صرف نظر از این اشکال، ابن اثیر «مال» را به معنای مطلق ذهب و فضّه در اصل دانسته است نه خصوص درهم و دینار. البته در برخی از عبارات که نقل کردیم، «مال» در خصوص درهم و دینار استعمال می شده است. پس عبارت ابن اثیر ربطی به بحث ما ندارد که در آن «مال» بر مطلق ذهب و فضه اطلاق شده است در حالی که بحث ما خصوص درهم و دینار بود.

سوال: نقدین حتما طلا و نقره مسکوک است؟

پاسخ: بله نقدین طلا و نقره مسکوک است و معیار اندازه گیری ارزش نیز درهم و دینار است نه ذهب و فضّه.

بیان شد: نفس ملاک اندازه گیری باعث حصر نمی شود و اگر باعث حصر شود، درباره نقدین است در حالی که عبارت ابن اثیر در ارتباط به ذهب و فضه است. البته در برخی از کتب لغت، نقل شده که در برخی از استعمالات «مال» به خصوص درهم و دینار اطلاق می شده است که این ارتباطی به بحث ابن اثیر ندارد.

سوال: گفته شده درهم و دینار واحد اندازه گیری وزن است.

پاسخ: درهم و دینار مشترک لفظی است. یک واحد اندازه گیری وزن به نام درهم وجود داشته و یک سکه به نام درهم وجود داشته است و این دو متفاوت هستند. من اولین بار در کتاب اوزان و مقیاسها در اسلام نوشته والتر هینتس و ترجمه دکتر غلامرضا ورهرام این مطلب را دیدم و در رساله آیت الله والد حاشیه ای زدم و در رساله ایشان به این کتاب آدرس داده ام. در این کتاب آمده است: درهم و دینار مشترک لفظی است. یک درهم و دینار مسکوک است و دیگری واحد وزن بوده است. این درهم به خاطر مشابهت با آن درهم، به درهم اطلاق شده است. شبیه کلمه تُن، که در اصل ماهی بزرگی بوده است که چون معمولا به اندازه هزار کیلو بوده است، به واحد وزن اطلاق می شود. پس درهم یک معنا دارد و واحد وزن، معنای دیگری دارد. مرحوم سردار کابلی در محاسبات بین این دو اصطلاح خلط کرده است. ایشان درهمی که ملاک محاسبه رطل و کرّ است را همین درهم مسکوک گرفته است و با اندازه گیری یک سکه، رطل و کرّ را اندازه گرفته است. در حالی که درهمی که ملاک اندازه گیری رطل است، واحد وزن است. البته این دو نزدیک به هم هستند و همین علت نام گذاری به این نام بوده است.

به هر حال، ملاک اندازه گیری ارزش، درهم به معنای مسکوک است و مثلا در فروش خانه، می گویند: چند درهم یا دینار می ارزد. در حال حاضر نیز واحد پولی کشور ملاک اندازه گیری ارزش است. در گذشته نیز واحد پولی درهم و دینار بوده است که ظاهر درهم اصل بوده و دینار نیز بر اساس درهم اندازه گیری می شده است. قیمت اصلی دینار، 10 درهم است و در برخی از مواقع تا 8 درهم کاهش پیدا کرده و گاهی تا 16 درهم افزایش پیدا می کرده است. البته برخی می گویند: واحد اندازه گیری اشیاء صغیر با درهم بوده و اشیاء کبیر با دینار بوده است. مثلا در ارزش گذاری خانه، به دینار ارزش می گذاشتند و مثلا گوسفند را با درهم ارزش گذاری می کردند. فارغ از این مباحث، اینکه مدار اندازه گیری به چه چیزی است، ربطی به اختصاص معنای «مال» ندارد و باعث نمی شود که «مال» به وسیله اندازه گیری اختصاص داده شود. چنانچه در تمام کمّیت ها، کمیّت به چیزی که به وسیله آن اندازه گیری می شود، اختصاص پیدا نمی کند.

## اختصاص یا عمومیت آیه شریفه «خذ من اموالهم صدقه»؟

در گذشته بحثی مطرح شد که مناسب است دوباره تکرار شود. این بحث در کلام آقای روحانی و منتظری و هاشمی وارد شده است. بحث این بود که آیا آیه شریفه﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ نسبت به زکات از اموال طفل، اطلاق دارد؟

ما به خاطر «تطهّرهم و تزکّیهم بها» اطلاق آیه را نفی کردیم. این تقریب مورد اشکال آقای روحانی و پس از ایشان آقای هاشمی قرار گرفته است. بحث از آیه نیازمند بحث کامل تری است.

### مرجع ضمیر «اموالهم» در آیه

در آیه باید دید مرجع ضمیر ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ چیست؟

نوع مفسّرین مرجع ضمیر را به گونه ای تفسیر می کنند که باعث می شود که آیه هیچ ارتباطی به صغیر نداشته باشد. برای روشن شدن بحث، آیه را مجدّدا قرائت می کنیم و پس از آن روایات اهل بیت علیهم السلام را از تفسیر نور الثقلین خواهیم خواند. در آیه 101 سوره توبه وارد شده است:

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿101﴾

برخی اعراب بادیه نشین و برخی از اهل مدینه، منافق هستند.

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿102﴾

گروه دیگری به گناهان خود اعتراف دارند.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿103﴾

مفسّرین نوعا «خذ من اموالهم» را به «آخرون اعترفوا ذنوبهم» بازگشت دادند و بیان کردند: عده ای از جنگ تخلّف کردند و پس از آن پشیمان شدند و در برخی از نقل ها، داستان ابو لبابه آمده است. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که این آیه در داستان جنگ بنی قریظه وارد شده است. پس از نقل داستان ابولبابه که خود را به ستون بست، می نویسد:

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا أَبَا لُبَابَةَ قَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ تَوْبَةً- لَوْ وُلِدْتَ مِنْ أُمِّكَ يَوْمَكَ هَذَا لَكَفَاكَ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ فَأَتَصَدَّقُ بِمَالِي كُلِّهِ قَالَ لَا- قَالَ فَبِثُلُثَيْهِ قَالَ لَا قَالَ فَبِنِصْفِهِ قَالَ لَا- قَالَ فَبِثُلُثِهِ قَالَ نَعَمْ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم‏ ...[[5]](#footnote-5)

در برخی از نقل های عامه آمده است:

أَنَّ الثَّلَاثَةَ الَّذِينَ تَخَلَّفُوا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ لَمَّا نَزَلَ فِي حَقِّهِمْ: «وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا» الْآيَةَ وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا: خُذْ مِنْ أَمْوَالِنَا صَدَقَةً يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ تَصَدَّقْ بِهَا وَ طَهِّرْنَا مِنَ الذُّنُوبِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أُمِرْتُ أَنْ آخُذَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً، فَنَزَلَ: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً» فَأَخَذَ مِنْهُمُ الزَّكَاةَ الْمُقَرَّرَةَ شَرْعاً.[[6]](#footnote-6)

مطابق این نقل ها به خصوص غزوه تبوک، ناظر به جعل زکات نیست زیرا زکات بسیار قبل تر، جعل شده بوده است. مطابق این نقل ها، پس از ارتکاب گناه، اموال خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه کردند تا با گرفتن صدقه، تطهیر شوند. پیامبر ص فرمود: من مأمور به گرفتن صدقه نیستم. در اینجا آیه نازل شده که از کسانی که به گناهان خود اعتراف کردند و درخواست گرفتن صدقه دارند، صدقه بگیر تا تطهیر شوند.

از برخی از روایات استفاده می شود که این آیه مربوط به اصل تشریع زکات است که در جلسه آینده مرور می کنیم.

محصّل بیان این است که؛

* از نگاه به آیه شریفه به خودی خود، تفسیری که مفسّرین بیان کردند برداشت می شود و ارتباطی به زکات ندارد تا نسبت به صغار اطلاق داشته باشد.
* از نگاه به روایات تفسیری، هر چند ارتباط آیه به جعل زکات ثابت می شود اما از روایت، اختصاص آیه به کبار برداشت می شود.

آقای منتظری تعبیر می کند:

و لكن يرد في المقام أولا عدم ثبوت العموم فان قوله «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً» محدود بما ورد في تفسيره في الروايات الكثيرة من ان رسول اللّه «ص» وضع الزكاة على تسعة و عفا عما سوى ذلك ...

ایشان استدلال به روایات را به خوبی تبیین نکرده است. نکته اصلی این است که در روایات مفسّره بیان شده است: «زَكُّوا أَمْوَالَكُمْ تُقْبَلْ صَلَاتُكُمْ»[[7]](#footnote-7) عبارات دیگری نیز در این روایت وجود دارد که روشن است مخاطب آن کبار است و درباره صغار نیست. روایت را در جلسه آینده مرور کرده و درباره آن توضیح خواهیم داد.

متأسفانه یکی از مشکلات در فقه این است که نه به کلمات مفسّرین درست رجوع می شود نه به روایات اهل بیت علیهم السلام که ذیل آیات وارد شده است. در حالی که هم مراجعه به کلمات مفسّرین لازم است هم به روایات اهل بیت علیهم السلام. هر چند کلمات مفسّرین حجیّت تعبّدی ندارد اما در فهم ظهور آیات، مؤثر است. مهم تر از آن رجوع به روایات تفسیری است که خیلی از مواقع با رجوع به آنها، برخی از بحث های فقهی مسیر دیگری را طیّ می کند.

یکی از مباحث مهم، کیفیت به دست آوردن شأن نزول آیات است. اگر مفسّرین بر یک شأن نزول اتفاق نظر داشته باشند و روایات بر خلاف نباشد، اطمینان به آن حاصل می شود بر خلاف جایی که اتفاق نظر نیست یا روایات بر خلاف آن است. محور اصلی روایات اهل بیت علیهم السلام است. اگر از روایات مطلبی استفاده نشد و مفسّرین درباره شأن نزول آیه اتفاق نظر داشتند، از کلام آنها اطمینان حاصل می شود.

1. موسوعه الامام الخویی، ج23، ص: 8 [↑](#footnote-ref-1)
2. [مصباح الفقیه، رضا همدانی، ج13، ص29.](http://lib.eshia.ir/10156/13/29/) [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب الزکاه (للمنتظری)؛ ج 1، ص: 31 [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب الزکاه (للمنتظری)؛ ج 1، ص: 30 [↑](#footnote-ref-4)
5. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج1، ص304.](http://lib.eshia.ir/12015/1/304/) [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسیر نور الثقلین؛ ج2، ص: 254 [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص497.](http://lib.eshia.ir/11005/3/497/) [↑](#footnote-ref-7)